



# Grammatical Incompatibilities in the New Edition of Tarikh-e Bayhaghi Edited by Yahaghghi and Seyyedi

Jamileh Akhyani 

Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Zanjan, Zanjan, Iran. E-Mail: [j\\_akhyani@znu.ac.ir](mailto:j_akhyani@znu.ac.ir)

Article Info	ABSTRACT
<p><b>Article type:</b> Research Article</p> <p><b>Article history:</b> Received 2024 May 22 Received in revised form 2024 July 9 Accepted 2024 September 12 Published online 2024 November 21</p> <p><b>Keywords:</b> Tarikh-e Bayhaghi, Yahaghghi- Seyyedi, Correction, New edition, Flaws, Grammatical incompatibility.</p>	<p>Tarikh-e Bayhaghi is one of our most precious historical and literary works and one of the texts that influenced other prose texts after it; Therefore, any work that helps to revise its later corruptions or to describe and explain it, can be an example of preserving this eternal work. Editing such a work, of course, requires the editor's multifaceted knowledge, including knowledge of the text's grammar as well as of the period of its creation; Ali Akbar Fayyaz managed to do it well and was so excellent in it that his name became associated with the name of Tarikh-e Bayhaghi. In 2009, Yahaghghi and Seyyedi published a new revision of Tarikh-e Bayhaghi in order to correct the problems of Fayyaz's revision but the result of the work unfortunately led to unjustified manipulations in many cases. The publication of the new edition of the book in 1401 also subverted the expectations for the correction of many problems in their book because it seems that the editors do not believe in the existence of these problems. One of the major problems of this correction is the disregard for the grammatical norms in the text and unjustified manipulations in it, which has made it difficult to understand many of its phrases and has damaged the semantic context of the text as a whole. In the present article, we examine some of these manipulations in the grammar of the book, which have led to the grammatical incompatibility of the text, in two sections: "morphology" and "Syntax".</p>

**Cite this article:** Akhyani, J., (2024)., Grammatical Incompatibilities in the New Edition of Tarikh-e Bayhaghi Edited by Yahaghghi and Seyyedi. *Rhetoric and Grammar Studies*, 14 (25). 1-18. DOI: <https://doi.org/10.22091/jls.2024.10783.1604>




© The Author(s)

DOI: <https://doi.org/10.22091/jls.2024.10783.1604>

**Publisher:** University of Qom



## ناسازواری‌های دستوری در ویرایش جدید تاریخ بیهقی به تصحیح یاحقی و سیدی

جمیله اخیانی 

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زنجان، زنجان، ایران. رایانامه: [j.akhvani@znu.ac.ir](mailto:j.akhvani@znu.ac.ir)

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	تاریخ بیهقی از گرانباترین آثار تاریخی و ادبی ما و از متون تأثیرگذار بر دیگر متون منشور بعد از خود است؛ از این رو هر کاری که به منقح ساختن آن از دست‌کاری‌های بعدی یا شرح و توضیح آن کمک کند، می‌تواند مصداق پاسداشت این اثر جاودانه باشد. تصحیح چنین اثری البته دانش چندوجهی مصحح، از جمله آگاهی از دستور تاریخی متن و نیز دوره آن را می‌طلبد؛ کاری که علی‌اکبر فیاض به خوبی از پس آن برآمد و چنان در آن خوش درخشید که نامش با نام تاریخ بیهقی گره خورد. در سال ۱۳۸۸ آقایان یاحقی و سیدی تصحیح تازه‌ای از تاریخ بیهقی منتشر کردند تا اشکالات تصحیح فیاض را اصلاح کنند، اما نتیجه کار در موارد بسیاری ثمربخش نشد. انتشار ویرایش تازه کتاب هم در سال ۱۴۰۱، انتظارات را برای اصلاح اشکالات فراوان کتاب، برآورده نکرد و به نظر می‌رسد مصححان چندان اعتقادی به وجود این اشکالات ندارند. یکی از ایرادات این تصحیح، بی‌توجهی به هنجارهای دستوری موجود در متن است که فهم بسیاری از عبارات‌های آن را با دشواری روبه‌رو کرده است. در مقاله حاضر پاره‌ای از این دست‌کاری‌ها در دستور زبان کتاب را که به ناسازواری دستوری متن انجامیده است، در دو بخش «صرف» و «نحو» مورد بررسی قرار می‌دهیم.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۲	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۴/۱۹	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۲	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱	
<b>کلیدواژه‌ها:</b> تاریخ بیهقی، تصحیح یاحقی-سیدی، ویراست جدید، اشکالات، ناسازواری دستوری.	

استناد: اخیانی، جمیله (۱۴۰۳). «ناسازواری‌های دستوری در ویرایش جدید تاریخ بیهقی به تصحیح یاحقی و سیدی». پژوهش‌های دستوری و بلاغی. دوره ۱۴. شماره ۲۵.

صص: ۱۸-۱. <https://doi.org/10.22091/jls.2024.10783.1604>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه قم

## ۱) مقدمه

تاریخ بیهقی از ارزشمندترین متون کلاسیک فارسی است. تا به حال این کتاب گرانقدر از زاویه‌های مختلف کاویده شده و اطلاعات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ارزنده‌ای به پژوهشگران عرضه کرده است. دهخدا تاریخ بیهقی را یکی از سه کتابی می‌داند که نه تنها تک‌تک کلمه‌ها، بلکه تمام حروفش شایسته‌ واکاوی است (رک. دهخدا، ۱۳۷۲: ۳۰۶)؛ بنابراین هرگونه پژوهش و روشنگری در آن می‌تواند گامی در پاس‌داشت فرهنگ و ادب قلمداد شود. از مهمترین این پژوهش‌ها، تلاش برای دستیابی به متن اصیل کتاب است که هم می‌تواند به اعتبار اطلاعات استخراج شده از آن بیفزاید و هم موضوعات و اطلاعات تازه‌ای در اختیار پژوهشگران قرار دهد و البته چنین کاری، دانش چندوجهی مصحح و تأمل دقیق و ذوق سلیم او را می‌طلبد تا با دقت هرچه تمام‌تر تصحیح‌های پیشین را در نظر داشته باشد و محتاطانه دست به متن ببرد. تصحیح چنین اثری به همان اندازه که کاری مهم و سترگ خواهد بود، در صورت در نظر نگرفتن مؤلفه‌های ضروری تصحیح، نتیجه‌ای زیان‌بار در پی خواهد داشت. ذوق سلیم علی‌اکبر فیاض و دانش و وسواس علمی بی‌نظیرش او را در تصحیح این اثر و برآمدن از پس مضایق آن، چنان یاری کرد که نامش با نام تاریخ بیهقی گره خورد؛ اما تصحیح جدید تاریخ بیهقی به کوشش محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی از آن دست تصحیح‌هایی است که با وجود داشتن مزایایی غیرقابل‌انکار، از جمله: داشتن مقدمه مفصل، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌های مختلف و نیز درست بودن برخی از موارد تصحیح شده، با دست‌بردن‌های بی‌محابای مصححان به متن، به صورتی درآمده که دیگر نمی‌توان نتیجه را زائیده قلم ابوالفضل بیهقی دانست؛ چنانکه ویرایش دوم کتاب هم در سال ۱۴۰۱ نتوانست چندان از خیل عظیم اشکالات کتاب بکاهد.

یکی از ایرادات بزرگ این تصحیح، عدم توجه مصححان به هنجارهای دستوری تاریخ بیهقی است که موجب پدید آمدن جمله‌ها و عبارت‌هایی شده که ضمن دوری از سبک بیهقی، موجب اخلال در رسانایی مقصود مؤلف و سردرگم کردن خواننده می‌شود. پرداختن به تمامی این اشکالات البته در این مقال نمی‌گنجد؛ از این رو در نوشته حاضر تنها به بررسی نمونه‌هایی از ناهنجارهای دستوری تصحیح یاحقی-سیدی در دو بخش «ناسازواری‌های صرفی» و «ناسازواری‌های نحوی» می‌پردازیم و بررسی دیگر اشکالات آن را به مجالی دیگر می‌سپاریم.

## ۱-۱) پیشینه پژوهش

در نقد تصحیح جدید تاریخ بیهقی مقالات بسیار نوشته شده اما تاکنون پژوهشی که صرفاً به اشکالات دستوری این تصحیح بپردازد، منتشر نشده است. علاوه بر آن، مواردی که در مقاله حاضر مورد بررسی قرار گرفته، در هیچ کدام از پژوهش‌های پیشین نیامده است.

## ۲) بحث و بررسی

آثار کلاسیک ادب فارسی علاوه بر ارزش‌های محتوایی و ادبی، از نظر مطالعات زبان‌شناختی و به‌ویژه دستور تاریخی اهمیت ویژه‌ای دارند؛ از این رو در یک تصحیح روشمند، هنجارهای دستوری موجود در متن، باید با حساسیت و دقت فراوان مورد نظر قرار گیرد؛ چراکه در غیر این صورت هم می‌تواند به آشفته‌گی متن و نارسایی در انتقال معنا بیانجامد و هم هنجارهای تثبیت شده پیشین دستوری را دچار چالش کند.

در تصحیح یاحقی-سیدی از تاریخ بیهقی، به این مؤلفه بارز چندان توجهی نشده است و مصححان در موارد بسیاری، ساخت دستوری عبارات این دوره را هم از جهت صرفی و هم نحوی (دستورمندی جمله‌ها) نادیده گرفته و باعث ایجاد آشفتگی‌هایی در متن شده‌اند که در دو بخش «ناسازواری‌های صرفی» و «ناسازواری‌های نحوی» به آنها می‌پردازیم. پیش از پرداختن به اشکالات، دو نکته قابل یادآوری است: یکی اینکه برای تأکید بر ناهمخوانی تغییرات اعمال شده از سوی مصححان با کلیت متن تاریخ بیهقی، شواهدی را که برای اثبات مدعای خود ذکر کرده‌ایم، به تصحیح جدید ارجاع داده‌ایم و دوم اینکه آنچه در اینجا آمده، تمام ناسازواری‌های دستوری کتاب نیست.

## ۲-۱) ناسازواری‌های صرفی

منظور از ناسازواری‌های صرفی، ناهنجاری‌های مربوط به انتخاب واژه‌هاست؛ «ناسازواری‌های مربوط به فعل‌ها»، «ناسازواری‌های مربوط به اسم‌ها»، «ناسازواری‌های مربوط به صفت‌ها»، «ناسازواری‌های مربوط به ضمائر» و «ناسازواری‌های مربوط به حروف» در این بخش مورد بررسی قرار گرفته و نمونه‌هایی برای هر کدام ذکر شده است.

## ۲-۱-۱) ناسازواری‌های مربوط به فعل‌ها

### تغییر دادن بی‌وجه زمان فعل

فعل یکی از ارکان جمله و در واقع رکن اصلی جمله است؛ زیرا با توجه به آن، انواع جمله‌ها تعیین و نام‌گذاری می‌شود. فعل در واقع شناسنامه جمله است و در محور یا رابطه هم‌نشینی مهم‌ترین نقش را دارد و بر اساس آن اجزای جمله و رابطه آنها تعیین می‌شود (رک. مهرآوران، ۱۳۸۸: ۱۲۸). فعل‌هایی که در یک عبارت به هم عطف می‌شوند، باید از جهت زمانی با یکدیگر مطابقت داشته باشند. این قاعده در تاریخ بیهقی به خوبی رعایت شده است؛ چنانکه در عبارت زیر، همه فعل‌ها، ماضی استمراری هستند: «و هر روز... برنشستی و به صحرا آمدی و بایستادی و اعیان و محتشمان در گاه خداوندان شمشیر و قلم به جمله بیامدندی و سواره بایستادندی» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳). مصححان در عبارت زیر، یکی از این فعل‌های عطف شده را تبدیل به ماضی ساده کرده‌اند و یک‌دستی متن از بین رفته است:

«امیر هر روز فریضه کرد بر خویشان که پیش از بار خلوتی کردی تا چاشتگاه... [و] سخن گفتندی ازین مهم که در پیش داشتند و بازگشتندی و امیر بنشستی و در این باب تا شب کار میراندی» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۹۰).

«امیر هر روز فریضه کرد بر خویشان که پیش از بار خلوتی کردی تا چاشتگاه... سخن گفتندی ازین مهم که در پیش داشتند و بازگشتند و امیر بنشستی و در این باب تا شب کار می‌راندی» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۰۹).

چنانکه ملاحظه می‌شود، سخن از «هر روز» است و همه فعل‌ها باید ماضی استمراری باشند. بعید نیست که مصححان به خاطر «در پیش داشتند» فعل بعدی را هم تبدیل به ماضی ساده کرده باشند؛ در این صورت توجه نشده است که امیر «یک مهم» در پیش داشته که هر روز به خاطر آن جلسه تشکیل می‌داده، نه اینکه هر روز «مهم دیگری» در پیش داشته باشد. در عبارت زیر نیز که همه فعل‌های عطف شده، ماضی ساده است، یکی را تبدیل به ماضی استمراری کرده‌اند:

«و وزیر بیامد و امیر را بدید و خلوتی بود سخت دراز و در این ابواب سخن رفت» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۳۸).

«و وزیر بیامد و امیر را بدید و خلوتی بود سخت دراز و در این ابواب سخن می‌رفت» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۶۴).

مصححان در عبارت زیر ماضی را تبدیل به حال کرده‌اند:

«همه حاضران به تعجب بماندند و مقرر شد که آنچه در کتاب نوشته‌اند از حدیث بهرام گور راست بود» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۵۱).

«همه حاضران به تعجب بماندند و مقرر است که آنچه در کتاب نوشته‌اند از حدیث بهرام گور راست بود» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۱۵).

بیهقی در حال نقل ماجرای گذشته است، علاوه بر آنکه اگر عبارت با این صورت درست می‌بود، باید فعل آخر عبارت هم «است» می‌شد نه «بود». همین نکته را در ضبط عبارت زیر نیز می‌بینیم:

«بدان وقت که امیر مسعود از هرات ببلخ آمد ... و بوالعسکر قرار گرفت و آن ولایت مضبوط شد و مردمان بیارامیدند، منهیان که بولایت کرمان بودند امیر را باز نمودند که حاکم اینجا امیر بغداد است» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۵۵۴).

«بدان وقت که امیر مسعود از هرات ببلخ آمد ... و بوالعسکر قرار گرفت و آن ولایت مضبوط شد و مردمان بیارامیدند، منهیان که بولایت کرمان بگذاشته است امیر را باز نمودند که حاکم اینجا امیر بغداد است» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۲۴).

همچنین است در عبارت زیر که با این تغییر، کلاً معنا عوض شده است:

«آنچه دارد برای فرمان خداوند دارد چون گذاشته نیامد که به بنده قصدی کردند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۴۶۴).

«آنچه دارد برای فرمان خداوند دارد، چون گذاشته نیاید که به بنده قصدی کنند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۴۸).

این سخن از قول بوالقاسم کثیر است که وزیر می‌خواست او را با عقابین مجازات کند، اما امیر مسعود با تدبیری او را از آن رهایی داد و اکنون می‌گوید چون پادشاه اجازه نداد مرا مجازات کنند، من دیگر هر چه دارم، برای فرمان اوست. با تصحیح جدید معنی این است که آنچه دارم برای پادشاه است به شرط اینکه نگذارد به من سوء قصد شود.

«و سرما آنجا از لونی دیگر بود و برف پیوسته گشت و در هیچ سفر لشکر را آن رنج نرسید که درین سفر» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۴۹).

«و سرما آنجا از لونی دیگر بود و برف پیوسته گشت و در هیچ سفر لشکر را آن رنج نرسیده که درین سفر» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۷۴).

از آنجا که همه فعل‌های عبارت ماضی ساده است، تغییر فعل آخر موجه نمی‌نماید.

- افزایش و کاهش بی‌وجه در فعل مرکب

گاه برخی از فعل‌های مرکب بی‌هیچ توضیحی دچار افزایش و کاهش شده است؛ از جمله گاهی یک «به» به فعل مرکب اضافه شده؛ چنانکه به جای «احتیاط کردن» که در همه متون شواهد فراوان دارد و امروز هم به کار می‌رود، «به احتیاط کردن» آورده شده است:

«و کوتوال بگنگین چو گاندار درین سفر با امیر رفته بود و خدمت‌های پسندیده کرده و همچنان نایبانش و سرهنگان قلعت اینجا احتیاط تمام کرده بودند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۵۰).

«و کوتوال بگنگین چو گاندار درین سفر با امیر رفته بود و خدمت‌های پسندیده کرده و همچنان نایبانش و سرهنگان قلعت اینجا به احتیاط تمام کرده بودند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۷۴).

نیز «میانه کردن» به معنی فاصله گرفتن به «به میانه کردن» تبدیل شده است.

«تا ما از آن اشکسته‌ها بصحرای باورد رسیدیم لختی میانه کرده بودند چنانکه درخواستی یافت اگر بتعجیل رفتی» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۰۶).

«ما از آن اشکسته‌ها بصحرای باورد رسیدیم لختی به میانه کرده بودند چنانکه درخواستی یافت اگر به تعجیل رفتی» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۲۵).

و یا برعکس «به» از فعل مرکب حذف شده؛ چنانکه در عبارت زیر «به خواب شدن» تبدیل به «خواب شدن» گردیده که به گواهی فرهنگ‌ها در هیچ جا به کار نرفته است:

«سلطان اندک تریاکی خورده بود و ... پس از نماز خفتن بر پیل بخواب شد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۰۴).

«سلطان اندک تریاکی خورده بود و ... پس از نماز خفتن بر پیل خواب شد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۲۳).

و گاه به طور کُل آن را جور دیگری خوانده‌اند؛ چنانکه «بعجب ماندن» را که در متون کهن شواهد فراوان دارد؛ از جمله:

ز ببقاری زلفش بمانده‌ای بعجب      نه او بطبع چنانست ازو شگفت مدار  
(عنصری، ۱۳۶۳: ۳۴۵)

از خانه برون رفتم من دوش به نادانی      تو قصه من بشنو تا چون بعجب مانی  
(سنائی، ۱۳۸۵: ۶۶۶)

به «تعجب ماندن» تبدیل شده است:

«و بعجب بمانده‌ام از حرص و مناقشت با یکدیگر...» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۱۳).

«و تعجب بمانده‌ام از حرص و مناقشت با یکدیگر...» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۵۰).

«به تعجب ماندن» در تاریخ بیهقی به کار رفته<sup>۱</sup> ولی آیا در هیچ متنی می‌توان «تعجب ماندن» را دید؟ و گاه بخشی از فعل مرکب را حذف شده است؛ از جمله در عبارت زیر فعل «حق خدمت داشتن» که از افعال پر کاربرد تاریخ بیهقی است، با حذف «حق» به «خدمت داشتن» تبدیل شده که در کتاب به کار نرفته است:

«بوالقاسم کثیر حق خدمت قدیم دارد و وجیه گشته است» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۴۶۲).

«بوالقاسم کثیر خدمت قدیم دارد و وجیه گشته است» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۴۶).

#### تغییر دادن بی‌وجه فعل مرکب:

مصححان گاهی بخشی از فعل مرکب را عوض کرده‌اند؛ از جمله فعل «رضا دادن» را که به فراوانی در همه متون گذشته به کار رفته، به «رها دادن» تبدیل شده که در فرهنگ‌ها ثبت نشده است:

«بسخت سیم و زر گردنهای محتشمتراشان نرم کردم تا رضا دادند و بدرگاه آمدند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۱۴).

«بسخت سیم و زر گردنهای محتشمتراشان نرم کردم تا رها دادند و به درگاه آمدند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۲۱).

در عبارت زیر نیز فعل «اندیشه کردن» را به «اندیشه کشیدن»! تبدیل شده است:

«امیر گفت ... خواجه اینجا بباشد با بنه و اندیشه میکند و بونصر مشکان با وی تا جواب نامه‌ها نویسد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۵۹۱).

«امیر گفت ... خواجه اینجا بباشد با بنه و اندیشه می‌کشد و بونصر مشکان با وی تا جواب نامه‌ها نویسد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۵۲).

و در عبارت زیر بدون توجه به معنی، «در خیال افتادن» که با «بدگمان شدن» بعدش کاملاً مناسب است، تبدیل به «در جهان افتادن» شده است:

«و چون این خبر بامیر محمود رسید در خیال افتاد و بدگمان شد هم بر خوارزمشاه و هم بر خانان ترکستان» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۱۵).

«و چون این خبر به امیر محمود رسید در جهان افتاد و بدگمان شد هم بر خوارزمشاه و هم بر خانان ترکستان» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۲۳).

اگر منظور این می‌بود که محمود با بدگمان شدن به لشکرکشی پرداخته است، باید نخست، بدگمان شدن می‌آمد و بعد افتادن در جهان. در جمله زیر نیز «ساقی‌گری کردن» به «ساقی کردن» تبدیل شده است:

<sup>۱</sup> «سخت شاد شد و به تعجب بماند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۱۰).

همه حاضران به تعجب بماندند» (همان: ۱۱۵).



«و وی را چاشنی گرفتن و ساقی گری کردن فرمود» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۵۲۷).

«و وی را چاشنی گرفتن و ساقی کردن فرمود» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۰۳).

#### تبدیل بی‌وجه فعل ساده به پیشوندی

در عبارت زیر «در آمدن» که به معنی وارد شدن (فرهنگ سخن: ذیل مدخل) است، به جای «آمدن» ثبت شده است:

«و همچنین از والی چغانیان که به جانب ما آمده است» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۳۹).

«و همچنین از والی چغانیان که به جانب ما در آمده است» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۶۴).

با این ضبط، عبارت را چگونه باید معنا کرد؟ به جانب ما وارد شده است؟!

همچنین «در شدن» جایگزین «شدن» شده است:

«خراسان بحقیقت بسر سوری شد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۳۱).

«خراسان به حقیقت بسر سوری در شد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۵۸).

«شدن» در اینجا به معنی «از دست رفتن» است؛ یعنی خراسان بخاطر سوری از دست رفت؛ چنانکه در جای دیگر نیز بیهقی

همین تعبیر را به کار می‌برد:

«و عراقی را به درگاه فرست تا سزای خویش ببیند که خراسان و عراق بسر او و برادرش شد» (همان: ۵۱۷).

اما «در شدن» به این معنی داریم؟

#### کاربرد نادرست «ب» زینت:

در متون کلاسیک گاهی یک «ب» بر سر ماضی ساده یا مصدر آمده است که آن را «باء زینت یا تأکید» نامیده‌اند (رک.

قریب و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۶۸). شواهد کاربرد فعل ماضی با «ب» زینت در تاریخ بیهقی فراوان است، اما نکته مهم این

است که هرگاه این جزء «ب» با فعل منفی همراه شود، «همیشه جزء ب مقدم بر حرف نفی است» (ناتل خانلری، ۱۳۶۶،

ج ۲: ۲۱۷):

«مردکی چون عراقی ... مشت زرق و عشوه پیش داشت و از آن هیچ بنرفت» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۶۸).

«ولکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد» (همان: ۷۱۰).

«راه رشد خویش را بندید و آن باد که در سر وی شده بود از آنجا دور نشد» (همان: ۳۱۷).

«چنانکه هیچ بدگمانی بنماند او را» (همان: ۷۶).

در عبارت زیر، بدون توجه به این قاعده، حرف نفی قبل از این جزء «ب» آورده شده و «بنگشاد» به «نگشاد» تبدیل شده

که کاملاً خلاف قاعده است:

«و آن روز که حسنگ را بر دار کردند استادم بو نصر روزه بنگشاد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۳۶).

«و آن روز که حسنگ را بر دار کردند استادم بو نصر روزه بنگشاد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۷۹).

#### ۲-۱-۲ ناسازواری‌های مربوط به اسم‌ها

##### عدم مطابقت دو اسم عطف شده از جهت مفرد و جمع بودن

در تاریخ بیهقی معمولاً دو اسم عطف شده به یکدیگر از جهت مفرد و جمع بودن با هم مطابقت دارند؛ مانند:

«فریضه بود یاد کردن اخبار و احوال امیر مسعود» (همان: ۴۴).

«و آیات و اخبار خواندن گرفتم» (همان: ۱۶۳).

«و صواب و صلاح کارها می گوید» (همان: ۷۹).

«اوهام و خواطر همگان از آن قاصر» (همان: ۵۷۸).

«و کتب سیر و اخبار بیاید خواند» (همان: ۴۸۵).

در عبارت‌های زیر، از این هنجار دستوری عدول شده و اسم دوم به مفرد تبدیل شده است:

«واجب دیدم خطبه‌یی در سر این باب نهادن و در اخبار و روایات نادر آن سخنی چند راندن» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۰۳).

«واجب دیدم خطبه‌یی در سر این باب نهادن و در اخبار و روایت نادر آن سخنی چند راندن» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۱۱)

«اوهام و خواطر ازین عاجزاند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۴۶).

«اوهام و خاطر ازین عاجزند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۷۱).

#### آوردن «چند تن از» به همراه موصوف مفرد

صفت مبهم «چند» وقتی با «از» همراه می‌شود، حتماً موصوف آن هم جمع بسته می‌شود. در سراسر متن تاریخ بیهقی نیز این قاعده رعایت شده است؛ از جمله: «چند تن از غلامان سرایی» (همان: ۱۲۲)، «چند تن از سرهنگان و سروثاقان» (همان:

۱۲۲)، «چند تن از مقدمان» (همان: ۱۹۹). اینکه به چه دلیل در عبارت زیر، این اصل تغییر یافته بر ما مشخص نشد:

«یک روز نزدیک وی رفتم یافتم چند تن از دهقانان نزدیک وی» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۱۱).

«یک روز نزدیک وی رفتم یافتم چند تن از دهقان نزدیک وی» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۲۹).

#### تبدیل بی‌وجه اسم به صفت

«مسعود شاعر را شفاعت کردند سیصد دینار صلّه فرمود بنامه و هزار دینار مشاخره هر ماهی از معاملات جیلیم و گفت هم آنجا میباید بود» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۱۵).

«مسعود شاعر را شفاعت کردند سیصد دینار صلتی فرمود به نامه و هزار دینار مشاخره هر ماهی از معاملات جیلیم و گفت هم آنجا می‌باید بود» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۳).

با این تصحیح، خواننده «دینار صلتی» را نوع خاصی از دینار خواهد پنداشت؛ در حالی که در موارد مشابه «صلت»

آمده، نه «صلتی»:

«و هر یکی را هزار دینار صلت و بیست پاره جامه داد» (همان: ۷۰۲).

«و دیناری پنج هزار صلت فرمود» (همان: ۳۱۴).

#### ۲-۱-۳ ناسازواری‌های مربوط به صفت‌ها

##### ۲-۱-۳-۱ - عدول از قاعده ساخت صفت تفضیلی

صفت تفضیلی از «صفت ساده» + «تر» ساخته می‌شود، اما پسوند «تر» تنها به آخر صفت و کلماتی که در معنی صفت باشد افزوده می‌شود (قریب و همکاران، ۱۳۷۰: ۵۴). «فایده» اسم است، بنابراین نمی‌تواند علامت صفت تفضیلی بگیرد.

در جمله زیر از این قاعده عدول شده و «فایده‌تر» ثبت گردیده است:

«عهد هر چند درست‌تر نیکوتر و بافایده‌تر» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۷۲).

«عهد هر چند درست‌تر نیکوتر و فایده‌تر» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۲۰۶).



**تبدیل صفت تفضیلی به صفت ساده بدون در نظر گرفتن بافت جمله:**

«و لشکرها فرستند باطراف و این کار ساخته را درهم کنند و ایشان را بشورانند و برمانند و هر روز این کار شوریده‌تر گردد و این قوم قویتر و انبوه‌تر گردند و بیشتر شوند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۸۰).

«و لشکرها فرستند باطراف و این کار ساخته را درهم کنند و ایشان را بشورانند و برمانند و هر روز این کار شوریده گردد و این قوم قویتر و انبوه‌تر گردند و بیشتر شوند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۹۹).

در عبارت بالا بدون توجه به بافت جمله و بدون دلیل یا توضیحی، صفت تفضیلی تبدیل به صفت ساده شده و به دو نکته توجه نشده است: ۱. در ادامه سه صفت تفضیلی «قویتر»، «انبوه‌تر» و «بیشتر» آمده است. ۲. سخن از «هر روز» است و قاعدتاً باید چیزی هر روز افزون شود؛ چنانکه شواهد آن در تاریخ بیهقی فراوان است؛ از جمله:

«و هر روز کارها بر مرادتر است» (همان: ۳۷).

«و تا رستخیز هم این شریعت خواهد بود هر روزی قوی‌تر و پیداتر و بالاتر» (همان: ۸۸).

«و هر روز کار رافع قویتر می‌بود» (همان: ۴۱۶).

**تبدیل بی‌وجه صفت به قید:**

یکی از صفت‌های به کاررفته در تاریخ بیهقی «غالب» است:

«و قضا غالب‌تر بود که نماز دیگر خود آن حدیث فرا افگند» (همان: ۶۴۰).

«و قضاء غالب با این یار شد تا یوسف از گاه به چاه افتاد» (همان: ۲۴۸).

در عبارت زیر «غالب» به «غالباً» تبدیل شده است:

«اما اینجا دو حال نادر بیفتاد و قضای غالب با آن یار شد تا سالاری چنین برافتاد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۹۸).

«اما اینجا دو حال نادر افتاد و قضا غالباً با آن یار شد تا سالاری چنین برافتاد<sup>۲</sup>» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۲۲۷).

**افزودن بی‌وجه صفت اشاره «آن»:**

«اگر خداوند فرمان دهد بندگان بروند و مخالفان را از آن نواحی دور کنند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۹۶).

«اگر آن خداوند فرمان دهد بندگان بروند و مخالفان را از آن نواحی دور کنند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۰۴).

لازم به یادآوری است که در هیچ بخش از تاریخ بیهقی، پادشاه با عنوان «آن خداوند» مورد خطاب قرار نگرفته است.

**۲-۱-۴) ناسازواری‌های مربوط به ضمیرها****افزودن بی‌وجه ضمیر شخصی «او»**

«بر خان پوشیده نیست که حال پدر ما امیر ماضی بر چه جمله بود ... و از آن شرح کردن نباید که به معاینه حالت و حشمت و آلت و عدت او دیده آمده است و داند که ...» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۹).

«بر خان پوشیده نیست که حال پدر ما امیر ماضی بر چه جمله بود ... و از آن شرح کردن نباید که به معاینه او حالت و حشمت و آلت و عدت او دیده آمده است. و داند که ...» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۷).

«به معاینه» یعنی به چشم خود و به عبارت دیگر شخصاً؛ چنانکه در این عبارت نیز می‌بینیم:

«امیر برنشست ... و بمعاینه بدید آنچه سالاران گفته بودند» (همان: ۵۸۹).

<sup>۲</sup> البته در فهرست لغات و ترکیبات، «قضاء غالب» ثبت شده است (رک. همان: ۱۷۵۵).

مسعود در نامه خود می‌گوید نیازی به شرحِ حشمت پدرش ندارد؛ چراکه خان، شخصاً آن را دیده است، اما اکنون این «او» در اینجا چه نقشی دارد؟ بدون این ضمیر، عبارت کامل و مشخص است.

#### افزودن بی‌وجه ضمیر اشاره «آن»

«گفت زندگانی خداوند دراز باد کار نا اندیشیده را عاقبت چنین باشد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۴۱۳).  
 «گفت زندگانی خداوند دراز باد کار نا اندیشیده را عاقبت آن چنین باشد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۱۱).  
 در تصحیح فیاض «را» فک اضافه و جمله چنین است: «عاقبت کار نا اندیشیده چنین باشد». در این تصحیح، «آن» چه نقش دستوری دارد؟

#### تبدیل بی‌وجه ضمیر مبهم «دیگران» به «دیگر»

«و هر کسی که آن روز آن زینت بدید پس از آن هر چه بدید وی را بچشم هیچ ننمود از آن من باری چنین است، از آن دیگران ندانم» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۱۳).  
 «و هر کسی که آن روز آن زینت بدید پس از آن هر چه بدید وی را بچشم هیچ ننمود از آن من باری چنین است، از آن دیگر ندانم» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۴۳).  
 «دیگر» جزء صفات مبهم شمرده می‌شود (رک. انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۱: ۱۴۹). اگر بخواهیم آن را تبدیل به ضمیر مبهم کنیم تا یکی از نقش‌های اسم را بپذیرد، باید تبدیل به «دیگری» یا «دیگران» شود. در عبارت فوق نیز «دیگران» مضاف‌الیه است. تبدیل کردن آن به «دیگر» در جایگاه مضاف‌الیه، خلاف قاعده دستوری زبان فارسی است؛ علاوه بر آنکه نمونه‌های دیگری از کاربرد همین ترکیب در تاریخ بیهقی وجود دارد؛ از جمله:  
 «از رییس و نقیب علویان و قاضی زر و از آن دیگران زرانندود» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۹).  
 «چون حال مقدم قوم برین جمله باشد توان دانست که از آن دیگران چون بود» (همان: ۶۲۶).  
 بنابراین تغییر صورت گرفته از سوی مصححان صواب نمی‌نماید.

#### ۲-۱-۵) ناسازواری‌های مربوط به حروف

بخشی از ناسازواری‌های این تصحیح، مربوط به تغییرات در حروف است:

#### حرف ربط «و»

«و» از حروف ربط هم‌پایه است؛ یعنی دو جمله قبل و بعدش هم‌پایه هم قرار می‌گیرند. مصححان در عبارت زیر، آن را به حرف ربط «تا» تبدیل کرده و دریافت معنای عبارت دشوار شده است:  
 «والی حرس و رسولدار با جنیبتان برفتند و رسولان خان را بیاوردند. و سراسر شهر را زینت و آیین بسته بودند و تکلفی عظیم کرده» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۵۴۹).  
 «والی حرس و رسولدار با جنیبتان برفتند و رسولان خان را بیاوردند تا سراسر شهر را زینت و آیین بسته بودند و تکلفی عظیم کرده» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۲۰).  
 «تا» حرف ربط وابستگی است؛ یعنی یک جمله را وابسته دیگری قرار می‌دهد (رک. انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۱: ۲۱۳). بهتر بود مصححان توضیح می‌دادند که «تا» در اینجا کدام جمله را وابسته کرده؟ و چه عیبی را از عبارت برطرف کرده یا چه حُسنی به آن افزوده است.

**«که» موصول**

«که» از حروف ربط پیرو ساز است (رک. ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۹۴). منظور از «که» موصول، «که» ای است که بخشی از جمله را به اسم یا گروه اسمی قبل از خود وابسته می‌کند. این بخش جمله که جمله‌واره موصولی هم نامیده شده است، به توصیف هسته اسمی قبل از «که» می‌پردازد و هسته اسمی همراه با جمله‌واره موصولی، کلاً نقش نهاد را ایفا می‌کنند (رک. غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۵۶). در تاریخ بیهقی این «که» به فراوانی به کار رفته است؛ از جمله:

«و نامه‌ها که از کوتوال کرک آمدی، همه عبدوس عرضه کردی» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۸۲).

«اعیان بلخ که به خدمت آمده بودند با نثار، با بسیار نیکویی و نواخت بازگشتند» (همان: ۸۳).

در عبارت زیر «که موصول» حذف شده است:

«تو این سخنان که با من گفتی و از من شنودی با هیچ کس مگوی تا چه پیدا آید» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۸۰).

«تو این سخنان با من گفتی و از من شنودی با هیچ کس مگوی تا چه پیدا آید» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۰۰).

گاه نیز که موصول جابه‌جا شده و توجه نشده است که این «که» باید بلافاصله بعد از اسم یا گروه اسمی که آن را توضیح می‌دهد، آورده شود:

«تا چون [حال میان] خاندانها که بحمدالله یکی است در یگانگی و الفت مؤکدتر گردد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۷۱).

«تا چون حال میان خاندانها بحمدالله که یکی است در یگانگی و الفت مؤکدتر گردد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۲۰۵).

**حرف اضافه «از»**

«و هرگاه از مضایق دبیری چیزی بیفتادی و امیر سخنی گفتی، گفتندی بوسهل را باید گفت تا نسخت کند که دانستندی که او درین راه پیاده است» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۴۵).

«و هرگاه مضایق دبیری چیزی بیفتادی و امیر سخنی گفتی، گفتندی بوسهل را باید گفت تا نسخت کند که دانستندی که او درین راه پیاده است» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۵۷).

«از مضایق دبیری چیزی بیفتادی» یعنی از کارهایی که دارای تنگناهای نوشتاری است (نوشتن آن سخت است) چیزی پیش می‌آید، اکنون با حذف این حرف اضافه، نقش «مضایق» چیست؟ و به چه دلیل این حرف حذف شده است؟

**«به» قیدساز**

«به» به همراه اسم مصدر یا حاصل مصدر، قید می‌سازد. این قید در تاریخ بیهقی شواهد بسیار دارد؛ مانند «به‌شتاب»، «به‌آسانی» و «به‌خوبی» در عبارت‌های زیر:

«آن معتمد به‌شتاب برفت و پس به مدتی دراز باز آمد» (همان: ۶۱).

«و امیر به‌شتاب براند و به آمل رسید» (همان: ۴۵۱).

«این پادشاه به‌آسانی با لشکری بدین بزرگی برین راه بگذشت» (همان: ۴۴۸).

«و رسولدار رسولان را به‌خوبی فرود آورد» (همان: ۴۸۹).

در عبارت‌های زیر معلوم نیست به چه دلیل این «به» قیدساز حذف و «به‌شتاب»، «شتاب» آورده شده است:

«دیگر روز نماز پیشین به نائل رسیدیم و سخت بشتاب رانده بودیم» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۵۹۳).

«دیگر روز نماز پیشین به نائل رسیدیم و سخت شتاب رانده بودیم» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۵۴).

«و اگر وی بشتاب بختلان در آید و از آب پنج بگذرد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۳۸).

«و اگر مرد بشتاب بختلان در آید و از آب پنج بگذرد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۶۳).

### حذف و اضافه بی‌توجیه «ی» نکره:

گاه بی‌هیچ دلیل موجه، «ی نکره» حذف و اسم به معرفه تبدیل شده است؛ مانند:

«و جای جای در آن صحراها افزاها و کوه پایه‌ها بود پاره کوهی دیدیم، امیر سبکتگین گفت یافتم» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۵۴).

«و جای جای در آن صحراها افزاها و کوه پایه‌ها بود پاره کوه دیدیم، امیر سبکتگین گفت یافتم» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۹۳).

«معرفه» اسمی است که برای خواننده یا مخاطب آشنا باشد (رک. انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۱: ۸۴). بیهقی

می‌گوید آن صحرا پُر از کوه پایه بود و با دیدن یکی از آنها، سبکتگین می‌گوید یافتم. چنانکه از متن برمی‌آید جز برای سبکتگین برای هیچ کس دیگر این کوه شناخته شده نبوده است؛ بنابراین به نظر نمی‌رسد تبدیل آن به معرفه، موجه باشد.

«از فقیه بوحنیفه اسکافی درخواستم تا قصیده‌یی گفت به جهت گذشته شدن سلطان محمود و آمدن امیر محمد بر تخت» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۴۸۶).

«از فقیه بوحنیفه اسکافی درخواستم تا قصیده گفت به جهت گذشته شدن سلطان محمود و آمدن امیر محمد بر تخت» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۶۶).

شواهد تاریخ بیهقی در این موضوع، برتری ضبط «قصیده‌یی» را تأیید می‌کند:

«اکنون قصیده‌یی بیاید گفت و آن گذشته را به شعر تازه کرد» (همان: ۲۷۴).

«از بوحنیفه پرسید و شعر خواست، وی قصیده‌یی گفته صلت یافت» (همان: ۳۶۷).

«گفتند که او قصیده‌یی گفته است و سلطان را در آن نصیحتها کرده» (همان: ۶۰۹).

در عبارت‌های زیر نیز نکره به معرفه تبدیل شده است:

«کنیز کی کم‌بها بیامد و در بگشاد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۶۷۳).

کنیز ک کم‌بها بیامد و در بگشاد (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۱۳).

«و فوجی لشکر قوی دارد تا او را با لشکری تمام و سالاری در روی ترکمانان کنیم» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۳۹).

«و فوجی لشکر قوی دارد تا او را با لشکر تمام و سالاری در روی ترکمانان کنیم» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۶۵).

و گاه برعکس، به اسم معرفه، «ی» افزوده و معرفه به نکره تبدیل شده است:

«و امیر خداوند پادشاه است آنچه فرمودنی است بفرماید» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۲۶).

«و امیر خداوند پادشاهی است آنچه فرمودنی است بفرماید» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۷۱).

و به صفتی که موصوف آن نکره است هم «ی نکره» افزوده شده است؛ درحالی‌که «هرگاه نشانه نکره مربوط به اسمی باشد

که با صفت همراه است، سه وجه استعمال دارد: ۱. صفت + اسم + ی. ۲. اسم + ی + صفت. ۳. اسم + صفت + ی» (ناتل

خانلری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۷۳):

«و بر جمازگان شکاری بسیار بغزنین آوردند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۶۹۰).

«و بر جمازگان شکاری بسیاری بغزنین آوردند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۲۴).

**حذف «ی» تقریب:**

«گاهی چون عددی با معدود ذکر شود، یای نکره به آخر معدود افزوده می‌شود و از آن اراده تقریب می‌کنند» (ناتل خانلری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۱۷۲). در واقع این «ی» وقتی که معدود و عدد جابه‌جا می‌شوند، به معدود افزوده می‌شود و معنی را به تقریباً و حدوداً نزدیک می‌کند؛ مثلاً «دو فرسنگ» معنایی کاملاً مشخص و قطعی دارد، ولی «فرسنگی دو» یعنی حدود دو فرسنگ. این «ی» در تاریخ بیهقی نمونه‌های فراوان دارد؛ از جمله:

«خداوند را هم درین گرمی فرسنگی دو ببايد رفت بر اثر هزیمتیان» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۸۵).

«وی برفت و پیاده‌یی پانصد بیاورد از هر دستی» (همان: ۲۲۲).

در عبارت زیر «ی» حذف و ترکیب به صورتی دیگر درآمده است:

«چون فرسنگی دو برفتند این سه تن بر بالا بایستادند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۸۵).

«چون فرسنگ دو برفتند این سه تن بر بالا بایستادند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۲۱۷).

**۲-۲) ناسازواری‌های نحوی**

مصححان در نحو جمله‌ها یعنی دستورمندی آنها هم تغییراتی انجام داده‌اند که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

**۱-۲-۲) به هم ریختن نحو جمله‌ها**

«امیر المؤمنین بشفاعت نامه‌یی نبشته بود ... و نامه آور بر جای بمانده و اجابت می‌بود و نمی‌بود بدو» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۶).  
 «امیر المؤمنین به شفاعت نامه‌یی نبشته بود ... و نامه او را بر جای بماند و اجابت می‌بود و نمی‌بود بدو» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۲).  
 در تصحیح فیاض، جمله روشن و مرجع ضمیر او در «بدو»، «نامه آور» است؛ یعنی نامه آور را برای پاسخ نامه، معطل می‌کردند؛ چنانکه در جای دیگر امیر مسعود تأکید می‌کند که رسولان را زیاد معطل نکنند: «و سزد از جلالت آن جانب کریم که رسولان را آنجا دیر داشته نیاید و به زودی بر مراد بازگردانیده شود» (همان: ۲۰۵). اما در تصحیح جدید، مرجع ضمیر او در «بدو» نامشخص است. مورد اجابت بودن یا نبودن به «نامه» که نمی‌تواند نسبت داده شود و نهاد دیگری هم در عبارت مورد بحث وجود ندارد. مورد دیگر نمونه زیر است:

«و ناحیت سپاهان و مردم آن جهانیان را عبرتی تمام است» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۲۲).

«و ناحیت سپاهان و مردم آن جانبان را عبرتی تمام است» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۷).

در متن فیاض، جمله روشن است: ناحیه سپاهان و مردمش (بلائی که بر سر آن نواحی آوردیم) برای جهانیان عبرت است. «را» در اینجا حرف اضافه و به معنای «برای» است، ولی در تصحیح جدید جمله ناقص است: ناحیه سپاهان و مردم آن جانبان برایشان عبرت است. چه چیز برای سپاهان و آن جانبان عبرت است؟ نهاد جمله چیست؟  
 گفتنی است که متن مطابق تصحیح فیاض معنی شده (رک. همان: ۸۳۴)، در حالی که از تصحیح چنین معنایی بر نمی‌آید.

**۲-۲-۲) در آمیختن اجزای دو جمله**

«یکی از ویژگی‌های نثر کلاسیک فارسی که از نثر ساده و مرسل سده‌های گذشته بر جا مانده است، کاربرد جمله‌های کوتاه است... سرعتی که در فعل‌ها هست، نشان‌گر قطعیت و سرعت در انجام کارهاست» (عباس مجید، ۱۳۹۸: ۴۶). گاه

بدون توجه به اینکه جمله‌های کوتاه، ویژگی سبکی کتاب است، دو جمله یکی شده و بافت معنایی متن با مشکل مواجه شده است:

«و دریغ مردم فاضل که بمیرد و دیر زیاد این آزاد مرد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۶۲).

«و دریغ مردم فاضل که بمیرد و یاد این آزاد مرد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۷۴).

سخن از بوحنیفه اسکافی است و بیهقی پس از آوردن قصیده‌ی وی برای طول عمرش دعا می‌کند. با حذف فعل جمله دوم و یکی کردن جمله‌ها، گویی بوحنیفه مرده که بیهقی آرزو می‌کند یادش نمیرد!

گاه نیز با به هم ریختن اجزای دو جمله و درآمیختن آنها با یکدیگر، متن از پویایی دور شده است:

«و درین بقیه ماه رمضان هر روزی بلکه هر ساعتی خبری موحش رسیدی» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۲۰).

«و سخت با غم بود امیر درین بقیه ماه رمضان هر روزی بلکه هر ساعتی» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۴۹).

در عبارت بالا توجه نشده که برای وصف غم امیر، نیازی به قید «هر روز و هر ساعت» نیست. این قید مربوط به خبرهای موحشی است که می‌رسیده؛ چنانکه در ادامه ماجرا در صفحه بعد می‌خوانیم: «که هر ساعت صاعقه دیگر خبری رسیدی از خراسان» (همان: ۵۵۰).

«گفتم آنچه صلاح است خداوند با بنده باز گوید تا بنده را مقرر گردد و داند که چه می‌باید نبشت. گفت از مصالح ملک و این کارها که داریم و پیش خواهیم گرفت» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۰۱).

«گفتم آنچه صلاح است خداوند با بنده باز گوید تا بنده را مقرر گردد و داند که چه می‌باید نبشت. گفت از مصالح ملک است و این کارها که داریم و پیش خواهیم گرفت» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۶).

این سخن، پاسخ امیر درباره محتوای نامه است. امیر می‌گوید از مصالح ملک و کارهایی که داریم، بنویسید. با این ضبط، نهاد جمله چیست؟ (چه چیز از مصالح ملک است؟) در عبارت زیر نیز یک اسم مصدر به متن افزوده شده است:

«و برادر علی، منگیتراک، و فقیه بوبکر حصیری که در رسیدند به هرات احوال را بتمامی شرح کردند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۴).

«و برادر علی، منگیتراک و فقیه بوبکر حصیری که در رسیدند به دخول هرات احوال را به تمامی شرح کردند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۱).

آیا «در رسیدن» به «دخول شهری» جای دیگری هم سابقه دارد؟ «من می‌خواستم که چنین که این نامه را نبشتم بعذر این حال و این هزیمت را در معرض خوبتر بیرون آوردم فاضلی بیتی چند شعر گفتی تا هم نظم بودی و هم نثر» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۸۵۳).

«من می‌خواستم که چنین که این نامه را نبشتم به عذر این حال و این هزیمت را در معرض خوبتر بیرون آوردم، بایستی فاضلی بیتی چند شعر گفتی تا هم نظم بودی و هم نثر» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۶۶۴).

چنانکه ملاحظه می‌شود، با افزودن قید «بایستی» عبارت روشن دچار اخلال شده است.

### ۲-۲-۳ تغییر دادن بی‌وجه نهاد

«چند مهم دیگر است که ناگفته مانده است و چند کرامت است که نیافته است و دستوری داده بودیم رفتن را و برفت و آن کارها مانده است» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۹۹).



«چند مهم دیگر است که ناگفته مانده است و چند کرامت که نیافته است و دستوری داده بودیم رفتن را و برفت و آن فرمودنیها مانده است» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۷۴).

در عبارت فوق نیز توجه نشده که «فرمودنیها» فقط به «چند مهم ناگفته» برمی‌گردد؛ بنابراین تکلیف «چند کرامت که نیافته» روشن نمی‌شود، اما «کارها» به هر دو برمی‌گردد. اگر مصححان به ادامه متن و نامه‌ای که به آلتونتاش نوشته می‌شود، توجه می‌کردند مرتکب این خطا نمی‌شدند: «یکی آنکه در مهمات ملک که پیش داریم با رای روشن او رجوع کنیم ... و دیگر اختیار آن بود تا وی را بسزاتر باز گردانیده شود» (همان: ۷۷).

### ۲-۲-۴) بی‌توجهی به جمله پایه و پیرو در یک عبارت

جمله پایه، بخشی از جمله مرکب است که مقصود اصلی گوینده را دربردارد و جمله پیرو، جمله‌ای است که همراه جمله پایه می‌آید و وابسته به آن است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۰: ۳۱۰). در بسیاری از جمله‌های مرکب، این ارکان نادیده گرفته شده و جمله ناقص رها گشته است؛ از جمله:

«و از بیداری و حزم و احتیاط این پادشاه محتشم رضی الله عنه یکی آن است که بروزگار جوانی که بهرات میبود و پنهان از پدر شراب می‌خورد، پوشیده از ریحان خادم فرود سرای خلوتها می‌کرد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۴۵).

«و از بیداری و حزم و احتیاط این پادشاه محتشم رضی الله عنه یکی آن است که به‌روزگار جوانی که بهرات می‌بود و پنهان از پدر شراب می‌خورد و پوشیده از ریحان خادم فرود سرای خلوتها می‌کرد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۱۰).

جمله پایه در این عبارت «پوشیده ... خلوتها می‌کرد» است. مصححان با افزودن «و» به ابتدای این جمله و با عطف آن به جمله پیرو قبلی، آن را تبدیل به جمله پیرو کرده و موجب ناقص ماندن جمله شده‌اند؛<sup>۳</sup> چرا که دیگر جمله پایه‌ای وجود ندارد. همین کار در عبارت زیر نیز انجام شده است:

«ایاز بس به ناز و عزیز آمده است، هر چند عطسه پدر ماست از سرای دور نبوده است و گرم و سرد نچشیده است و هیچ تجربت نیفتاده است وی را» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۳۴۶).

«ایاز بس به ناز و عزیز آمده است، هر چند عطسه پدر ماست، و از سرای دور نبوده است و گرم و سرد نچشیده است و هیچ تجربت نیفتاده است وی را» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۲۶۳).

چنانکه ملاحظه می‌شود با این تصحیح، عملاً هیچ جمله پایه‌ای وجود ندارد و خواننده سردرگم می‌شود.

«چون دوری چند شراب بگشت خزینه‌دارش بیامد و پنج تا جامه مرتفع قیمتی پیش من نهادند» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۱۷۹)

«چون دوری چند شراب بگشت که خزینه‌دارش بیامد و پنج تا جامه مرتفع قیمتی پیش من نهادند» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۱۳۶).

در این عبارت جمله «چون دوری...» جمله پیرو و جمله «خزینه‌دارش» (و طبیعتاً جمله بعدی که عطف به آن است)، پایه است. با افزودن این «که» ترتیب و هنجار جمله‌ها به هم خورده و عبارت نامفهوم شده است.

در همین ارتباط، مصححان گاه با جابه‌جایی یک حرف عطف، جمله پایه را جابه‌جا کرده‌اند؛ چنانکه در عبارت

زیر:

«و هر کجا عنایت آفریدگار جل جلاله آمد همه هنرها و بزرگیها ظاهر کرد و از خاکستر آتشی فروزان کرد» (بیهقی،

۱۳۵۶: ۴۸۶).

<sup>۳</sup> لازم به توضیح است که نه در ویراست اول و نه در ویراست جدید، به اینکه در تصحیح فیاض، این «و» وجود ندارد، اشاره نشده است.

«و هر کجا عنایت آفریدگار جل جلاله آمد و همه هنرها و بزرگیها ظاهر کرد، از خاکستر آتشی فروزان کرد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۳۶۶).

در تصحیح فیاض، جمله اول پایه و جمله‌های دوم و سوم پیرو هستند و معنی این است که هر جا خدا عنایت کند، هم هنرها و بزرگی‌ها (ی افراد) آشکار می‌شود و هم آتش از خاکستر به وجود می‌آید؛ ولی در تصحیح جدید، جمله دوم عطف به جمله اول شده و بنابراین دو جمله اول و دوم، پیرو و جمله آخر پایه است. با این تصحیح، معنی این خواهد بود که آنجا که هم عنایت خدا آشکار شود و هم هنرها و بزرگی‌های خدا، از خاکستر آتشی فروزان به وجود می‌آید!

### ۲-۲-۵ حذف یکی از ارکان جمله

در برخی از عبارات یکی از ارکان اصلی جمله حذف شده و رسانایی معنا دشوار گشته است؛ از جمله:

#### حذف نهاد

«عارض ... گفت معلوم است که پیشه من چیست، من از آن زاستر ندانم شد؛ و چنان گران است شغل عرض که از آن بهیچ کاری نباید پرداخت» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۶۹۹).

«عارض ... گفت معلوم است که چیست، من از آن زاستر ندانم شد و چنان گران است شغل عرض که از آن بهیچ کاری نباید پرداخت» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۳۲).

با حذف نهاد اکنون معلوم نیست که عارض چه می‌گوید و از چه چیز آن سوتر نمی‌تواند شود!

#### حذف مفعول

«و بر آن قرار دادند که سیاح را بازگردانیده آید و بمقدمان نامه نوشته شود تا هرون را نصیحت کنند و فرود آرند تا فسادى نه پیوندد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۵۴۴).

«و بر آن قرار دادند که سیاح را بازگردانیده آید و به مقدمان نامه نوشته شود تا هر روز نصیحت کنند و فرود آرند تا فسادى نپیوندد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۱۷).

چنانکه ملاحظه می‌شود، ضبط این عبارت با هیچ استدلالی جور در نمی‌آید. مفعول حذف شده و به جای آن قید گذاشته شده است. هر روز که را نصیحت کنند؟

#### حذف قید

«خلعتی نیکو چنانکه امیران را دهند [خاصه] که فرزند چنین پادشاه باشد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۶۵۴).

«خلعتی نیکو چنانکه امیران را دهند که فرزند چنین پادشاه باشد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۹۸).

چنانکه ملاحظه می‌شود با حذف «خاصه» که فیاض با هوشمندی آن را به متن افزوده، متن دچار ابهام شده است. «و گفتند این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته، و گشاده‌تر ازین نتوان گفت و محال باشد دیگر سخن گفتن که بی ادبی باشد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۷۰۱).

«و گفتند این خداوند را استبدادی است از حد و اندازه گذشته و گشاده‌تر ازین نتوان گفت و محال باشد سخن گفتن که بی ادبی باشد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۵۳۳).

معنی این است که سخن گفتن بیشتر در این مورد بی ادبی محسوب می‌شود؛ چراکه «گشاده» سخن گفته‌اند. با حذف قید، معنی این می‌شود که سخن گفتن بی ادبی است! پس چگونه است که به «گشاده سخن گفتن» اشاره می‌کند؟

«و خواجه حسین علی میکائیل با ایشان، با وی جامه و زر بسیار تا کسانی که روز جنگ نیکو کار کنند و وی ببیند باندازه و حد خدمتش صلت دهد» (بیهقی، ۱۳۵۶: ۶۲۸)

«و خواجه حسین علی میکائیل با ایشان، با وی جامه و زر بسیار تا کسانی که روز جنگ کار کنند و وی ببیند باندازه و حد خدمتش صلت دهد» (بیهقی، ۱۴۰۱: ۴۷۹).

با حذف این قید، معنا چنین می‌شود که به هر کس که روز جنگ، کار (جنگ) کند، پاداش دهند!

## نتیجه

تصحیح متنی چون تاریخ بیهقی نیازمند دانش چندوجهی مصحح و ابزارهای مختلف این حوزه مطالعاتی است و انتظار می‌رود با توجه به جایگاه ممتاز این اثر، دقت و احتیاط لازم صورت گیرد تا اثری سخته عرضه گردد و گامی رو به جلو در زمینه بیهقی‌پژوهی برداشته شود و راه برای پژوهش‌های بعدی هموارتر گردد. در پی خوانش انتقادی آخرین ویراست تصحیح یاحقی و سیدی از تاریخ بیهقی، برآورد نگارنده این است که برخی از معیارهای یک تصحیح علمی و جامع نادیده انگاشته شده یا به آن‌ها چندان توجهی نشده است. پرداختن به همه نشانه‌های عدول از هنجارهای یک تصحیح قاعده‌مند در تصحیح مذکور، البته در یک مقاله امکان‌پذیر نیست؛ از این رو در نوشته حاضر فقط به ناسازواری‌های دستوری موجود در متن این تصحیح پرداخته و کوشیده‌ایم ذیل دو مدخل اصلی صرفی و نحوی، عدول از هنجارهای دستوری این تصحیح را یادآور شویم. از آنجا که تغییر در دستور زبان هر متن، می‌تواند هنجارهای تثبیت‌شده پیشین آن را دچار چالش کند، انتظار می‌رفت مصححان این اثر برای هر جرح و تعدیلی که در متن انجام داده‌اند، دلیل یا دلایلی اقامه کنند، اما به‌ندرت شاهد توضیحی در این موارد هستیم. در مقاله حاضر ذیل ناهنجاری‌های صرفی به ۴۳ نمونه از ناهنجاری‌های مربوط به فعل‌ها، اسم‌ها، صفت‌ها، ضمیرها، و حروف پرداخته‌ایم و ذیل ناهنجاری‌های نحوی، ۱۷ نمونه از اشکالات مربوط به دستورمندی جمله‌ها و عبارت‌ها را ذیل عناوین «به هم‌ریختن نحو جمله‌ها»، «در آمیختن اجزای دو جمله»، «تغییر دادن بی‌وجه نهاد»، «بی‌وجهی به جمله پایه و پیرو در یک عبارت» و «حذف یکی از ارکان جمله» بررسی کرده‌ایم. نگارنده امیدوار است این مقاله بتواند موجب توجه بیشتر مصححان متون ارزشمند ادب فارسی به دستور زبان متن مورد تصحیح و نیز انگیزه‌ای برای ویراست مجدد تصحیح تاریخ بیهقی از سوی مصححان آن شود.

## تعارض منافع

طبق گفته نویسنده، پژوهش حاضر فاقد هرگونه تعارض منافع است.

## منابع

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵). دستور تاریخی زبان فارسی. چاپ اول. تهران: سمت.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. ۸ جلد. چاپ اول. تهران: سخن.
- انوری، حسن؛ احمدی‌گیوی، حسن. (۱۳۷۱). دستور زبان فارسی ۱. چاپ دهم. تهران: فاطمی.
- انوری، حسن؛ احمدی‌گیوی، حسن. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی ۲. چاپ ششم. تهران: فاطمی.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۴۰۱). تاریخ بیهقی، با تجدید نظر و افزوده‌ها و اصلاحات کامل. به تصحیح محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. چاپ ششم. تهران: سخن.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۵۶). تاریخ بیهقی. به تصحیح علی‌اکبر فیاض. چاپ دوم. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۲). لغت‌نامه. چاپ اول از دوره جدید. تهران: دانشگاه تهران.

سنائی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۵). دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی. به اهتمام مدرس رضوی. چاپ ششم. تهران: سنائی.  
عباس مجید، انور. (۱۳۹۸). «بررسی دستور تاریخی زبان داستان خیشخانه تاریخ بیهقی». مطالعات ادبیات تطبیقی. سال سیزدهم. شماره ۵۲. صص: ۳۷-۵۴.

عنصری، حسن بن احمد. (۱۳۶۳). دیوان عنصری بلخی. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه سنائی.  
غلامعلی زاده، خسرو. (۱۳۸۶). ساخت زبان فارسی. چاپ پنجم. تهران: احیاء کتاب.  
قریب، عبدالعظیم و همکاران. (۱۳۷۰). دستور زبان فارسی (پنج استاد). به کوشش امیر اشرف‌الکتابی. چاپ نهم. تهران: اشرفی.  
مهرآوران، محمود. (۱۳۸۸). «بررسی عبارت فعلی در دستور زبان فارسی». فنون ادبی. سال اول. شماره ۱. صص: ۱۴۴-۱۲۷.  
ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۶). تاریخ زبان فارسی. جلد دوم و سوم. چاپ سوم. تهران: نو.

## References

- 'AbbasMajid, A. (2019). Barrasi-ye Dastoor-e Tarikhi-ye Zaban-e Dastan-e Khishkhane-ye Tarikh-e Beyhaghi. Motale'at-e Adabiyat-e Tatbighi. 13(52). Pp. 37-54. [In Persian]
- Abolghasemi, M. (1996). Dastoor-e Tarikhi-ye Zaban-e Farsi. first Edition. Tehran: Samt.
- Anvari, H. (2002). Farhang-e Bozorg-e Sokhan. 8 Vol. first Edition. Tehran: Sokhan.
- Anvari, H. & H. Ahmadi Givi. (1996). Dastoor-e Zaban-e Farsi 1. 10<sup>th</sup> Edition. Tehran: Fatemi.
- Anvari, H. & H. Ahmadi Givi. (1995). Dastoor-e Zaban-e Farsi 2. 6<sup>th</sup> Edition. Tehran: Fatemi.
- Beyhaghi, A. (1977). Tarikh-e Beyhaghi. Tashih-e 'Ali Akbar Fayyaz. 2<sup>th</sup> Edition. Mashhad: Daneshgah-e Ferdowsi.
- Beyhaghi, A. (2022). Tarikh-e Beyhaghi, ba Tajdid-e Nazar va Afzoodeha va Eslahat-e Kamel. Tashih- Mohammad Ja'far Yahaghghi & Mehdi Seyyedi. 6<sup>th</sup> Edition. Tehran: Sokhan.
- Dekhoda, 'A A. (1993). Loghatname. first Edition of the new period. Tehran: Daneshgah-e Tehran.
- Gharib, 'A. & Hamkaran. (1991). Dastoor Zaban-e Farsi (5 Ostad). be Kooshesh-e Amir Ashraf ol-Kottabi. 9<sup>th</sup> Edition. Tehran: Ashrafi.
- 'Gholam'Alizadeh, KH. (2007). Sakht-e Zaban-e Farsi. 5<sup>th</sup> Edition. Tehran: Ehya'e Ketab.
- Mehravarani, M. (2009). Barrasi-ye 'Ebarat-e Fe'li dar Dastoor Zaban-e Farsi. Fonoon-e Adabi. 1(1). Pp. 127-144. [In Persian]
- Natel Khanlari, P. (1987). Tarikh-e Zaban-e Farsi. Vol.2 & 3. 3<sup>th</sup> Edition. Tehran: Now.
- 'Onsori, H. (1984). Divan-e 'Onsori Balkhi. Tashih-e Mohammad Dabir Siyaghi. 2<sup>th</sup> Edition. Tehran: Ketabkhaneye Sana'i.